

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره مجازی تدبر در سوره‌های فهم قرآن دبستان، رمضان ۹۹، آقای دژبخش

سوره کافرون، ۷ ماه مبارک رمضان

معرفی اجمالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲)

وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

سوره کافرون خطاب به پیامبر، خداوند امر می‌کند که مطالبی را پیامبر بگوید و ابراز کند. اول سوره با قل شروع

می‌شود بگو ای کافران!

در این سوره پیامبر به طور مشخص کافران را مورد خطاب قرار می‌دهد و بیان می‌کند که عبودیت پیامبر با

عبودیت کافران قابل جمع نیست.

فهم قرآن

به نظر می‌رسد فضای که این سوره نازل شده، زمانی هست که کافران دیدند

نمی‌توانند جلوی دعوت پیامبر به پرستش خدای یگانه را بگیرند و به پیامبر پیشنهاد مصالحه دادند و به ایشان گفتند بیا هم ما خدای تو را بپرستیم، هم تو خدای ما را بپرست و خدایان ما حذف نشوند و بالاخره یک جور با هم کنار بیاییم.

در سوره کافرون خداوند به پیامبر امر می‌کند که به کافران بگوید این عبودیت‌ها با هم قابل جمع نیستند.

به طور واضح و مشخص پیامبر کافران را مورد خطاب قرار می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: ای کافران با شما هستم، من به هیچ وجه آنچه را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم. شما هم آن که من می‌پرستم را نخواهید پرستید، حرف نا مربوط نزنید یعنی این که می‌گوید شما حاضرید خدایای من را بپرستید اصلاً پرستش خدای من در حالیکه شما خدای دیگری را هم دارید که می‌پرستید، ممکن نیست. نه من چیزی را که شما می‌پرستید، می‌پرستم و نه شما آنی که من می‌پرستم را پرستش خواهید کرد و تاکید روی این موضوع می‌شود.

لکم دینکم ولی دین..

آدم‌ها به هر حال یک دینی دارند یا دین الهی است که برنامه‌ای هست که خداوند در اختیار افراد قرار داده و افراد بر اساس آن زندگی می‌کنند و نتیجه می‌گیرند یا دین و برنامه غیر الهی است که باطل می‌باشد. آنها هم دنبال نتیجه هستند. طبیعتاً وقتی برنامه باطل هست، نتیجه‌ای هم به دست نمی‌آید.

در آخر سوره پیامبر تاکید می‌کند که لکم دینکم و لی دین یعنی شما دین خودتان را دارید و من هم دین خودم را دارم. دین من آن برنامه الهی است که با برنامه شما سازگار نیست.

سوره کافرون، سوره براءت است، سوره مرزبندی است، سوره‌ای است که در آن پیامبر با کافران مرز خودشان را مشخص می‌کند و تاکید می‌کند که برنامه و دینی که کافران دارند با دین و برنامه پیامبر و عبودیت خداوند قابل جمع نیست.

فهم قرآن

در سوره کافرون تعداد ریشه واژگانی که به کاررفته محدود است یعنی واژگان سوره

فقط ۴ ریشه دارند و کلمات سوره از صرف همین ۴ ریشه به دست آمده‌اند. ریشه عبد در این سوره به شکل‌های مختلف صفت، فعل ماضی و مضارع صرف شده است، که موقعیت خاصی را ترسیم می‌کند. وقتی در قرآن فعل مضارع می‌آید، جریانی را نشان می‌دهد و فعل ماضی ثبات را نشان می‌دهد.

فعل زمان دار بودن را بیان می‌کند یعنی یک چیزی وابسته به زمان است. ولی وقتی اسم استفاده می‌شود یا جمله اسمیه می‌آید در واقع مفهومی که بیان می‌شود وابسته به زمان نیست. برای همین چیزهای ثابت و قوانین با جمله اسمیه بیان می‌شود ولی جریان‌ها و تحولات با جمله‌های فعلیه مضارع بیان می‌شود و افعالی که وابسته به زمان هستند ولی نسبت به زمان دار بودنشان، یک ثباتی دارند، با فعل ماضی راجع به آنها صحبت می‌شود. همه اینها در سوره مبارکه کافرون وجود دارد.

در آیه ابتدایی بحث ابراز کردن و مخاطب قرار دادن کافران مطرح می‌شود.

در آیه انتهایی موضوع دین مطرح می‌شود. در سوره نصر و حمد نیز کلمه دین وجود دارد. دین سه مولفه دارد: برنامه و قانون، پذیرش و انقیاد، جزا. این سه مولفه با هم چارچوب دین را تشکیل می‌دهند یعنی برنامه‌ای که به واسطه پذیرش آن برنامه نتیجه تعیین می‌شود.

چگونگی ارائه سوره

برای دانش آموزان دبستانی باید اقتضاء سن آنها را در نظر بگیریم. از سوره مبارکه کافرون به بچه‌های دبستانی مرزبندی را یاد می‌دهیم، یعنی نشان می‌دهیم، برخی از موقعیت‌ها هستند که در آنها ما نمی‌توانیم انعطاف به خرج بدهیم و با یک سری افراد یا یک سری جریان‌ها کنار بیاییم. به واسطه ی سوره مبارکه کافرون به بچه‌های دبستانی "مهارت نه گفتن" را یاد می‌دهیم، بتوانند نه بگویند. آموزش نه گفتن ظرافتهایی هم لازم دارد: یکی اینکه یک فرضی در نگاه دینی وجود دارد، آن هم این که افراد باید نسبت به دیگران پذیرش داشته باشند. یک

فهم قرآن

آدم مومنِ مسلمان، یک آدم منعطف و متعادل است، آدمی هست که تند و خشن

نیست و پذیرش دارد. اگر کسی چیزی بخواهد، می‌پذیرد. در مهارت نه گفتن حتماً باید این موضوع لحاظ شود. بچه‌ها نباید آدم‌های سفت و غیرمنعطف و خشن باشند که کسی نتواند با آنها حرف بزند. اول باید بچه‌ها مهربان و منعطف باشند، حالا به اینها باید مهارت نه گفتن یاد دهیم. بچه‌های دبستانی باید یاد بگیرند که موقعیت‌هایی هست، که به هیچ عنوان در آن موقعیت‌ها نمی‌توانیم هیچ بحث و گفتگویی بکنیم. کلاً نه. خیلی سفت و محکم و بدون انعطاف ما باید نه بگوییم و بگوییم این موضوع اصلاً قابل پذیرش نیست.

اول باید بچه‌ها یاد بگیرند که همچین موضوعی وجود دارد که در یک جاهایی باید نه بگویند.

و بعد که مهارت نه گفتن جلو می‌رود، لازم است که بچه‌ها بفهمند غیر از موقعیت‌هایی که باید در آنها محکم نه بگویند و قاطع بایستند و پذیرش نداشته باشند، در بقیه موقعیت‌ها باید انعطاف داشته باشند. این را هم باید یواش یواش به آنها یاد دهیم.

در یک سیر ابتدا بچه‌ها نه گفتن را در کارهایی که زشت، بد یا خطرناک هستند، یاد می‌گیرند. نه گفتن هم حتماً نباید نسبت به دیگران باشد. گاهی یک کسی آنها را دعوت به کار زشت یا خطرناک می‌کند، باید به او نه بگویند. گاهی در خودشان تمایلی به انجام یک کار خطرناک وجود دارد که باید خودشان هم نه بگویند.

نه گفتن ابتدا در مقابل کارهای زشت و خطرناک است و بعد در پایه‌های بالاتر در مسائل مربوط به دین و ظواهر دینی مطرح می‌شود، مانند سوره کافرون که می‌گوید دین من و دین شما، یعنی نسبت به ظواهر دینی ابراز تمایل داشته باشند و نسبت به ظواهر بی دینی باید نه بگویند و ابراز برائت داشته باشند و به هیچ وجه زیر بار این ظواهر نروند.

تدبر در سوره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾

فهم قرآن

این سوره با قل شروع می‌شود و یکی از چهار سوره جزءسی هست که با قل آغاز

می‌شود. در قرآن پنج سوره با قل شروع می‌شود که علاوه بر چهار قل، سوره جن هم هست در جزء سی نیست، کمی طولانی‌تر است و فضای آن کمی با چهار قل فرق دارد. سوره ناس و فلق بیشتر بهم شبیه هستند و سوره توحید و کافرون هم بیشتر بهم شبیه هستند. در سوره توحید خدا را معرفی می‌کند و در سوره کافرون از پرستش هر چیزی غیر از خدا اعلام برائت می‌کند.

اول سوره یک قل می‌آید، در واقع سوره ابرازی هست. می‌گوید بگو و بقیه سوره آن چیزی است که باید گفته شود. آن چیست که باید گفته شود؟

ای کافران! موضع گیری خیلی صریح و شفاف است. این طوری نیست که به در بگوییم دیوار بشنود. قضیه خیلی روشن است، حتی در المیزان می‌گوید یک عده خاص از کافران مدنظر هستند، خداوند از پیامبر می‌خواهد که یک عده مشخصی از کافران که معلوم هم هستند را مورد خطاب قرار بده. موضع کاملاً مشخص و شفاف هست.

در آیه اول دو ریشه قول و کفر آمده است. در آیه آخر هم ریشه دین آمده و در ۴ آیه دیگر فقط ریشه عبد صرف شده است. یک مفهوم مشخص در یک محدوده واضح بیان شده ولی روی همان محدوده تاکید شده است.

بگو ای کافران! کافران هم به طور طبیعی کسانی هستند که حقیقت را رد می‌کنند و روی آن سرپوش می‌گذارند. پیامبر به اینها می‌گوید که **لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ**. لا اعبد که فعل مضارع منفی است که به جریان پرستش پیامبر اشاره دارد. جریان عبودیت پیامبر را باید به صورت یک فیلم ببینید. عبودیت ایشان از خوابیدن و بیدار شدنش، نماز شب و راز و نیازهای شبانه‌اش، ارتباط با مردم، دغدغه و بخوعش نسبت به هدایت مردم، مهربانی‌هایش، موضع محکمش در مقابل کفر و همه این عبودیت‌ها باید به شکل فیلم دیده شود. اعبد یعنی می‌پرستم که یک همچین جریانی دارد. لا اعبد هم جریان عدم پرستش پیامبر را نشان می‌دهد. پیامبر جریان آنچه را که کافرین می‌پرستند را نمی‌پرستد.

فهم قرآن

در طرف مقابل، جریان پرستش کفار را داریم؛ شکل پرستش آنها چگونه است؟ چگونه با بت‌ها ارتباط برقرار می‌کنند؟

پرستیدن یعنی انسان نسبت به کسی تواضعی تام و تمام داشته باشد، یک مولایی داشته باشد که نسبت به او تواضع کند. ممکن است این تواضع تام در مقابل یک بت باشد که به صورت مجسم و متعین در آمده. مشرکین نمی‌گفتند خدایی وجود ندارد. بالاخره می‌دانستند بت‌ها را خودشان تراشیدند، می‌دانستند خالق الله است. در قرآن می‌گوید اگر از آنها بپرسی خالق آسمانها و زمین کیست؟ قطعاً می‌گویند الله. آنها ربوبیت را مربوط به خداوند نمی‌دانستند؛ آنها اعتقاد داشتند خداوند جهان را خلق کرده و اداره امور جهان را واگذار کرده است. این اعتقادات مردم حجاز خیلی شبیه مردم روم باستان بوده است، همان‌ها که بخاطر تبلیغاتی که در غرب شده، مردم متمدنی به نظر می‌آیند. یعنی اگر آنها خیلی متمدن بودند، اینها هم همانقدر متمدن بودند. این غلط است که فکر کنیم اینها زندگی عقب افتاده و جاهلی داشتند ولی آنها خیلی متمدن بودند و زندگی پیشرفته‌ای داشتند.

سبک زندگی‌شان به خاطر اقلیم شان متفاوت بوده و گرنه از لحاظ جاهلیت مردم عربستان و یونان و روم باستان یکسان بوده‌اند، همانطور که در روم سنا داشتند و به صورت شورایی تصمیم‌گیری می‌کردند، مردم حجاز هم همانگونه بوده‌اند. در مکه هم دارالندوه داشتند و تصمیماتشان را شورایی می‌گرفتند. خیلی جاهل بودند ولی جهالت‌شان به اندازه همان مردم یونان و روم باستان بوده است. آنها هم الهه‌های مختلف داشتند؛ خدای سرزمین‌ها، خدای زایش، خدای باران و ... داشتند. احساسشان این بوده که امور را خدایان مختلفی اداره می‌کنند، بت‌های مختلفی درست می‌کردند تا این ارواح آن خدایان در آنها حلول پیدا کند و آن را بپرستند.

ممکن است خدای ناکرده ما هم گاهی به این شرایط نزدیک شویم یعنی اگر ما توقع داشته باشیم نیازمندی‌های مختلف ما از جاهای مختلفی تأمین شود، خیلی به بت پرستی نزدیک می‌شویم. مثلاً فکر کنیم که نیازهای بهداشتی‌مان را باید سازمان بهداشت جهانی تأمین کند یا نظام پزشکی باید نیازهای درمانی ما را مرتفع کند، نیازهای اقتصادی ما را بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی باید سامان دهد. گاهی فکر می‌کنیم یک سری از نیازهای

ما یک جایی برطرف می‌شود و یک سری از نیازهای دیگرمان جای دیگر برطرف می‌شود. خیلی شبیه بت پرستی می‌شود. رافع نیاز فقط خداست. باید بدانیم که اینها همه اسباب هستند، پیامبر، در ابتدای تشکیل حکومت، به مسائل اقتصادی خیلی اهمیت دادند، زمین‌های اطراف مدینه که بی کار افتاده بود، را رونق بخشیدند، پیامبر در آن زمان که بازار دست یهودی‌ها بود، بازار مسلمان‌ها را رونق دادند؛ حتی محل بازار را تغییر دادند تا رونق بیشتری بگیرد یعنی اینطور نیست که ما با نگاه اسلام به این اسباب اهمیت ندهیم.

اتفاقاً در نگاه اسلامی چون این اسباب در جای درست خودشان شناخته می‌شوند و به کار می‌آیند، خیلی هم کاربرد دارند و زودتر نتیجه می‌دهند. اینکه خداوند رافع نیاز است اصلاً به معنی بی‌توجهی به اسباب نیست. نکته این است که اسباب، اسباب است. خدا است که مسبب الاسباب است. در نگاه توحیدی، خدا گفته برای اینکه این نیازتان را تأمین کنید به فلان جا مراجعه کنید. ما به خاطر اینکه خدا گفته، این کار را می‌کنیم، نه به خاطر اینکه یک استقلال برای آن قائل هستیم. مشرکین فکر می‌کردند نیازهای مختلف را خدایان مختلف برطرف می‌کنند، به خاطر همین سراغ خدایان مختلف می‌رفتند. این یک جریانی داشته که باید دیده شود. در "تعبدون، می‌پرستید" که به صورت مضارع آمده، جریان پرستش بت‌ها را می‌توان به صورت فیلم دید. آنها گاهی می‌بایست برای آن خدا قربانی می‌دادند یا اینکه نمونه‌ای از این بت‌ها را در خانه‌هایشان نگه داری می‌کردند.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

پیامبر در آیه دوم به آنها می‌گوید من نمی‌پرستم آنچه را که شما می‌پرستید. این جمله فعلیه است که بیشتر جریان را می‌رساند ولی آیه سوم یک جمله اسمیه است که یک ثباتی را می‌رساند، به یک قانون بیشتر شبیه است. **أَنْتُمْ عَابِدُونَ** یعنی شما پرستندگان اید و وقتی "لا" اول آن می‌آید، یعنی این که شما پرستندگان هستید را نفی می‌کند، شما پرستندگان نیستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، یک چیزی هم هست که پیامبر می‌پرستد. پیامبر

نمی‌گوید همان خدایی که من می‌پرستم. می‌گوید همان چیزی که شما می‌پرستید. یک چیزهایی را شما می‌پرسید، یک چیزی هم من می‌پرستم. جالب است که در سوره مبارکه کافرون، خدایان از پرستندگان شان شناخته می‌شوند یعنی خدای تو خدایی هست که تو می‌پرستی. از تو و وضعیت پرستش تو، خدای تو معلوم است که کیست. از وضعیت من معلوم است که خدای من کیست. خیلی مهم است که اگر ما انسان‌های موحدی هستیم، زندگی ما جوری باشیم که وقتی کسی ما را می‌بیند، خدای ما را متوجه شود. بگوید اینکه انقدر بزرگ است پس چقدر خدای او بزرگ است. پیامبر می‌گوید آنچه را که من می‌پرستم، جریان پرستش و عبودیت من را که می‌شود دید، شما پرستنده آن نیستید، یک قانون است. اگر کسی مشرک باشد و خدایان مختلفی داشته باشد و برای امور مختلف به جاهای مختلف مراجعه کند، نمی‌تواند پرستنده خدایی باشد که پیامبر آن را می‌پرستد، یعنی همان خدای واحدی که رافع همه نیازها است.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾

در این آیه دوباره یک قانون آمده است. اصلاً جنس من موحد مومنی که خدا را می‌پرستم، با خدا یک رابطه نزدیک دارم، خداوند برای من وحی می‌فرستد، من حقایق را مستقیماً از او دریافت می‌کنم، من هم لَا أَنَا عَابِدٌ، من هم پرستنده آنچه شما پرستیدید نیستم. در اینجا آنها را با ما عبدتم بیان می‌کند. مَا عَبَدْتُمْ که با فعل ماضی بیان شده، تثبیت عبودیت اینها را نشان می‌دهد که به طور ثابت همین طور مشرک ماندند و هم به زمانهای گذشته می‌تواند اشاره کند یعنی این عبودیت جدید هم نیست، از گذشته خدایان را می‌پرستیدید و همچنان هم همان‌ها را می‌پرستید و بر عبودیت آنها ثابت هستید. پیامبر می‌فرماید جنس من هم این نیست که آنچه شما پرستیدید بپرستم.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾

همانند آیه ۳ دوباره آمده است. در قرآن چیز تکراری نداریم. اگر در آیه ۵، آیه ۳

دوباره آمده، آیه را باید با آیه قبل از آن معنا کنیم حالا که جنس من پرستنده آنچه که شما پرستیدید، نیست، در مقابل این، شما باز هم نمی‌توانید خدای من را بپرستید.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

لکم یعنی دارید، لی یعنی دارم. شما دینتان را دارید. جالب است که کافران هم دین دارند. هیچ کسی نیست که دین نداشته باشد. حالا یا دین الهی است یا غیر الهی، دانشمندان آن را درست کردند یا هوای نفس شان، آن را از شما می‌خواهد. بالاخره آدم‌ها طبق یک برنامه‌ای عمل می‌کنند و از آن دنبال یک نتیجه‌ای هستند و این مفهوم دین است. کسره آخر دین، نشان دهنده این است که یک "ی" داشته، دینی که حذف شده است. شما دین خودتان را دارید و من دین خودم را که با هم قابل جمع شدن نیستند. از این فضای سوره کافرون چیزی که درک می‌کنیم این است که دین حق با دین باطل متفاوت است. این حرف‌های به ظاهر روشنفکرانه که می‌گویند هر کسی عقیده خودش را دارد، در مورد افراد درست است ولی در مورد حقایق درست نیست. یعنی جریان حق با جریان باطل شبیه همدیگر نیستند. ما اگر پیرو جریان حق هستیم، اینگونه نباید فکر کنیم که هر کس عقاید خودش را دارد، این هم غلط است که من فکر کنم مصداق حقیقت هستم و حقیقت همان است که من می‌گویم. این یک انحراف است.

ما نمی‌توانیم بگوییم که ما به دشمن اعتماد نداریم همانطور که دشمن به ما اعتماد ندارد. دشمن آن جایی که ما بر مبنای حق عمل می‌کنیم به ما اعتماد دارد، همانطور که معاویه به امیرالمومنین (ع) اعتماد داشت. معاویه دروغگو بود ولی می‌دانست که امیرالمومنین دروغ نمی‌گوید. حضرت آقا هم اشاره کردند که دشمن انرژی هسته‌ای را بهانه کرده است. او می‌داند فتوای حرام بودن تولید سلاح‌های هسته‌ای عامل بازدارنده تری نسبت به پروتکل‌های بین‌المللی برای ما هست.

حق و باطل قابل جمع شدن نیستند، قابل مذاکره نیستند. حق و باطل را نمی‌شود

کنار همدیگر گذاشت و بگوییم یکی تو بگو، یکی من بگویم، اینها اصلاً قابل جمع نیستند. حق همانی است که خدا گفته. باطل هم باطل است، **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**، باطل فقط یک جلوه الکی دارد. این مرزبندی را ما از سوره کافرون یاد می‌گیریم.

ما از سوره کافرون یاد می‌گیریم که یک جاهایی باید محکم مرز خودمان را با طرف مقابل معلوم کنیم ولی این **"فقط در مقابل کافران و حکم خدا هست"**. مثل سوره کافرون که خداوند امر می‌کند بگو و حکم خدا وجود دارد، آنقدر محکم نمی‌شود حرف زد. پیامبر هم نمی‌گوید ما، این یک حکم فردی است. خداوند به پیامبر گفته اینگونه بگو، پیامبر هم اینگونه گفته است یعنی ابراز برائت اگر حکم الهی باشد، تنهایی هم می‌شود در مقابل کفر ابراز برائت کرد، همان کاری که حضرت ابراهیم به تنهایی کرد.

در ابراز برائت و مرزبندی حتماً باید حکم خدا وجود داشته باشد. نمی‌توانیم به هر کسی ابراز برائت کنیم. برائت در یک شرایط خاصی است. یک جاهایی باید نرمش کرد. ما با برادران ایمانی خود که اینجوری نمی‌توانیم رفتار کنیم مثلاً جایی که به نظر من یک اشتباهی می‌کند و یا عقیده من با برادر دینی ام فرق دارد، نمی‌توانم بگویم نه، با آدم‌های جامعه نمی‌توانم تند برخورد بکنم. این نه گفتن برای موقعیت‌های دشمنی واضح با خداست. اهل بیت هم خیلی از مواقع خیلی محکم برخورد می‌کردند و در برخی مواقع حتی با دشمنان شان - اگر موضوع با دشمنی حق و حقیقت نبود- متعادل و نرم برخورد می‌کردند. ممکن است یک کسی با من دشمنی بکند و الزاماً دشمنی با خدا نباشد. فردی به مالک اشتر آب دهان می‌اندازد، ایشان می‌رود به مسجد نماز می‌خواند و برای او دعا می‌کند. یا فردی پیش امام مجتبی (ع) می‌آید و حرفهای زشت به ایشان می‌زند، بعد از اتمام حرف‌هایش، امام به ایشان می‌گوید خسته هستی، از راه آمده‌ای، اگر مشکلی داری، غذا می‌خواهی، جا برای استراحت می‌خواهی، ما جا داریم و غذا هست. به خانه‌شان دعوتش می‌کند. این فرد منقلب می‌شود. نوع برخوردها در اسلام اینگونه است. مرزبندی‌ها مال یک شرایط بالخصوص است. شرایطی که اگر مرز مرا با دشمن معلوم نشود، دشمن خیال

فهم قرآن

می‌کند که می‌تواند یک گام به جلو بیاید. اگر ضعف و سستی در من ببیند، در دشمنی خود با حق جری تر می‌شود، فکر می‌کند قدرت پیدا کرده است.

اول بدانیم یکسری موقعیت‌ها مرزبندی می‌خواهد، دوماً بدانیم کدام موقعیت‌ها است که مرزبندی باید بکنیم.

سوال: غیر از تأکید، علت تکرار آیه‌های ۳ و ۵ چیست؟

نمیدانم. فقط همین را می‌فهمم که ارتباط با آیه‌های قبلی و بعدی اش می‌تواند برای فهم آن راهگشا باشد ولی دقیقاً علت تکرار را نمی‌دانم. اگر سوره‌های قرآن را هزار بار هم بخوانید باز هم نو هستند و کسی نمی‌تواند به آن تسلط پیدا کند. سوره‌ها بسترهایی هستند که می‌توانیم داخل آنها آشنا کنیم و هر بار گوهرها و مرواریدهای جدیدی را پیدا کنیم.

سوال: این نه گفتن برای ما بزرگترها هم خیلی بزرگ است واقعا در موضوعی غیر حق نباید نه گفت؟ مثلاً به اطرافیان یا کوچکترها؟

نه گفتن زیاد نباید به کار برود. انسان می‌تواند یک چیزی را که نمی‌خواهد، نپذیرد. مثلاً اگر بچه‌ای می‌خواهد با او بازی کنید، اگر می‌توانید با خوبی و خوشی با او بازی کنید ولی اگر بعد از نیم ساعت اعصابتان خرد می‌شود و با او داد و بیداد می‌کنید بهتر است از همان اول با او بازی نکنید. این نه گفتن نیست، بر اساس شناختی که از خود دارد برنامه ریزی می‌کند. چون ظرفیت موضوعی را ندارد آن را نمی‌پذیرد. این نه قاطع گفتن یک چیز دیگر است. اینکه بگویم نه تو اشتباه می‌کنی، نه فقط در مقابل دشمنان مطرح می‌شود. در مورد اطرافیان وقتی ظرفیتش نیست می‌توانم نه بگویم ولی نه برائتی، نه به هیچ وجه! به آنها نمی‌گویم. اگر کسی ظرفیتش را داشت، اگر کسی چیزی از او خواست، انجام دهد. چه اشکالی دارد؟

فهم قرآن

حتی به حضرت ابراهیم می‌گویند این خورشید ربّ ماست. ایشان رد نمی‌کند. بدون

علت که رد نمی‌کند. تازه از راه رسیده‌ام، شما می‌گویید این خدا است، من هم می‌گویم باشد، این خدا است. وقتی افول کرد می‌گوید لا احب الافلین، من افول کننده‌ها را دوست ندارم. دلیل می‌آورد و نمی‌پذیرد. وقتی دلیلی وجود ندارد چرا نپذیرد؟ این در مباحث فکری. از حیث عمل هم در مورد پیامبر خدا داریم - پیامبری که مسئول کل عالم است و برای هر لحظه از شبانه روز خود برنامه مشخصی دارد - مردم می‌روند دیدن این پیامبر که یک چیزی بخورند حالا هم خوردن مادی و هم معنوی منظور است. بعد از آن نمی‌روند و می‌نشینند به گپ و گفت. پیامبر که بیکار نیست بنشیند و گفت‌وگو کند، هزارتا کار در عالم دارد ولی پیامبر حیا می‌کند و نمی‌گوید پاشید برید خونتون، من کار دارم. پیامبر تحمل می‌کردند و آنقدر با اینها قشنگ خوش و بش می‌کردند و آنها را می‌پذیرفتند، آیه نازل می‌شود که وقتی به خانه پیامبر می‌روید، بروید خانه تان، پیامبر حیا می‌کند این را به شما بگوید یعنی خدا حیای پیامبر را تایید می‌کند. دیدید بعضی‌ها می‌گویند: "بخشید من خیلی رک هستم." پیامبر خیلی رک نبودند.

خدا می‌گوید پاشید بروید خانه تان، چون خداست. قانون عالم است. ما که نباید مثل خدا حرف بزنیم. اگر خدا به پیامبر امر کند که همین را بگو، پیامبر همان را به مردم می‌گوید. ولی اگر بگوید این را به مردم برسان، پیامبر غرض حرف را به مردم می‌گوید. این نه گفتن، در سیره حق است. در سیره اهل بیت خیلی نرمش داشتند. دشمنان اسلام می‌گفتند اشهد انّ محمداً رسول الله. پیامبر با اینکه زیر و بم آنها را می‌دانسته و می‌دانستند که دروغ می‌گویند با نرمی جوابشان را می‌دهند. آیه نازل می‌شود که خدا می‌داند تو پیامبر خدا هستی ولی خدا شهادت می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند. پیامبر نمی‌گوید پاشو برو دروغگو.

تا آدم ظرفیت دارد، باید با افراد نرم برخورد کند مگر مواقعی که حکم مشخصی وجود دارد.

سوال: افرادی که در جامعه قوانین خدا در عملشان جاری نیست، باید با آنها مرز داشته باشیم؟

با آنها مرز نمی گذاریم، با عمل آنها مرز می گذاریم. یعنی وقتی من به حکم خدا عمل

نمی کنم، باید نسبت به عمل من ابراز برائت کنید نه نسبت به خودم. چند سال قبل حضرت آقا گفتند: این افرادی که حجابشان خوب نیست، نگویید اینها از ما نیستند. دوئیت ایجاد نکنید، مرز بین خودتان و آنها نگذارید. اینها از ما هستند. یک خطایی دارند همانطور که من هم خطا دارم و ممکن است خطای من باطنی باشد و دیده نشود. ما از زیر پا گذاشتن حکم خدا ابراز برائت داریم ولی از افراد نه الزاما، مگر اینکه خودش را دشمن خدا معرفی کند. به طور کلی برای ابراز برائت کردن از افراد و جریانها، نیاز به حکم ولی وجود دارد. وگرنه می شود مثل داعش که می گوید اینکه من می گویم درست است و غیر از این هرکس عقیده ای داشت را باید بکشیم. اینگونه که نیست.

سوال: وقتی فرزندان درخواستهایی دارند که با احکام خدا در تضاد است، در این موارد چه کنیم؟

وقتی فرزندان درخواستهایی دارند که با احکام خدا در تضاد است، با مهربانی آنها را نپذیریم. در سوره لقمان بالعکس این آمده. می فرماید: **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِيَ عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ، شَكَرَ خُدا و والدین با یک فعل بیان می شود. وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا،** اگر آنها تلاش کردند که تو مشرک شوی، از آنها اطاعت نکن ولی با همین والدین مشرک، **صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا،** نشست و برخاست معروف کن. **وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ،** از کسانی تبعیت بکن که قلبشان همیشه متوجه من است. فرزند هم همین است. نه محکم به درخواستشان می گوئیم، نه با خشونت. مثلا وقت تنگ است باید نماز بخوانم، با مهربانی می گویم قربونت برم باید نماز بخوانم. گریه هم کرد نماز را می خوانم و بعد بغلش می کنم.

سوال: اگر بچه ای بخواهد جایی برود که خلاف حکم خداست نه نگوییم؟

جایی که خلاف حکم خداست خب بچه ها نباید بروند، می گوئیم نه. لزوم ندارد این نه را خشن بگوییم. ولی مسائل جزئی را باید با مشاور مشورت کرد. مثلا نمی توانیم بگوییم هیچ وقت چاقو را نمی شود در شکم کسی کرد، اگر

مواقع خاص باشد، با نظر متخصص و دکتر بیهوشی و... گاهی می‌شود. در موارد بخصوص، با حکم ولی یک کارهایی را کرد.

گاهی ما برای اینکه یک حکم خدا را رعایت کنیم، یک حکم دیگر خدا را زیر پا می‌گذاریم. گاهی اوقات اینگونه می‌شود. گاهی هم ظاهر قضیه، طرفداری از حکم خداست ولی باطن آن این است که حرف من روی زمین نماند. باید مراقب اینها باشیم خطرناک است مثلا می‌گوییم: "من گفتم همیشه دیگر نمی‌توانم بگویم میشه." من می‌آید وسط. من بنده خدا هستم، بچه‌ام هم بنده خداست. مولای من به من امری کرده، من بنده باید طبق امر مولایم عمل کنم. مولایم گفته نمی‌شود، من هم می‌گویم نمی‌شود. هر قدر هم که اصرار کند، اصلا دست من نیست که بشه، خب نمی‌شه. وقتی ما در جای خدا قرار می‌گیریم و حکم صادر می‌کنیم، ممکن است ظاهرمان نامناسب شود. اگر در جایگاه بنده خدا باشیم، آن وقت نرم منتقل می‌کنیم.

سوال: مفهوم آیه ۲ و ۴ چیست؟

آیه ۲ و ۴ مفهومشان بهم شبیه است. راجع به عبودیت پیامبر صحبت می‌کنند. اینکه پیامبر خدایان آنها را نمی‌پرستد صحبت می‌شود در آیه ۳ و ۵ در مورد اینکه آنها خدای پیامبر را نمی‌پرستند. چون آنها گفته بودند ما خدای تو را می‌پرستیم در آیات ۳ و ۵ مطرح می‌شود که اصلا این کار غیر ممکن است.

در ۲ و ۴ این است که امید نداشته باشید که شرایطی پیش بیاید که من کوتاه بیایم. هم در جریان ظاهر زندگی من این پیداست و هم در وجود من این نیست، پرستنده خدای شما نیستم. هم اینور را می‌گوید هم آنور. این مدل مرزبندی کردن خیلی جالب است یعنی اگر در همین فضا، اگر آن دشمن کوتاه بیاید، پیامبر کوتاه می‌آید منتها کوتاهی که به حکم خدا باشد. در آیه ۹ سوره قلم می‌فرماید: **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ**، آنها انتظار دارند که تو نرمش کنی، آنها هم نرمش کنند. نه نرمش به این معنا که از مواضع حق کوتاه بیایم و تو هم یک ذره از مواضع باطلت کوتاه بیا چون تو از مواضع باطلت می‌توانی کوتاه بیایی ولی مواضع من چون حق است کوتاه آمدنی نیست. به این معنا نه. اگر آنها دست از باطلشان بردارند، آنقدر لازم نیست پیامبر با آنها سفت برخورد کند. تا

موقعی که خداپرست نیستند، پیامبر آنقدر محکم جلویشان ایستاده است. اشداء علی الکفار رحما بینهم هستند، شدتشان در مقابل کفار است.

سوال: مرز انعطاف داشتن کجاست؟

انعطاف و پذیرش دیگران بستگی به ظرفیت ما دارد. هر قدر ظرفیت داشته باشد و خلاف خدا نباشد جا دارد که انعطاف به خرج بدهیم. و دیگران هر قدر هم پررو شوند، اشکال ندارند. بعدا همین برای آنها رشد می‌آورد. انبیا هم همین گونه بودند به پیامبر(ص) می‌گفتند اذن است، یعنی هرچه می‌گویند گوش می‌کند، خیلی پررو بودند. آدم‌های بزرگ به دیگران مانند حس ما به بچه را دارند، بچه کوچک زبان درازی می‌کند که ناراحت نمی‌شوی، می‌گویی بچه است دیگر. البته باید یکجور برخورد کرد که تربیت بچه هم آسیب نخورد.

سوال: اگر براءت باعث شود دیگران جبهه بگیرند، چه کنیم؟

اگر حکم خدا وجود دارد، باید اعلام براءت کرد حتی اگر باعث شود آنها جبهه بگیرند. اشکال ندارد. آدم باید مطمئن باشد حکم وجود دارد، تبعاتش را هم به جان می‌خرد.

اهداف تربیتی

پایه اول

به بچه‌ها می‌گوییم که موقعیت‌هایی است که در این موقعیت‌ها، به هیچ وجه نمی‌توانیم حرف طرف مقابل را بپذیریم و وارد آن موقعیت شویم و یادشان می‌دهیم که موقعیت‌هایی موقعیت نه گفتن است و آنها باید به برکت سوره مبارکه کافرون یاد بگیرند که از موقعیت‌هایی که جای نه گفتن است، ابراز براءت داشته باشند.

در پایه اول بیشتر یادگیری در قالب بازی و فعالیت‌های پر نشاط است و در قالب گفت و گو نمی‌توان مطالب را به آنها یاد داد و از همین این فضاها باید استفاده کرد. از آنها توقع نداریم که موقعیت‌های نه گفتن را بشناسند

فهم قرآن

و حتی توقع نداریم که در موقعیت‌های نه، نه محکم بگویند، فقط توقع داریم که

آن‌ها بدانند که بعضی موقعیت‌ها، موقعیت نه گفتن است و بزرگترها والدین و معلم می‌گویند که آن موقعیت‌ها کدام است. توقع داریم که وقتی موقع ابراز برائت است این را ابراز کنند مثلاً وقتی می‌خواهیم بگوییم "نه هرگز هرگز" آن‌ها دوست داشته باشند که مشارکت کنند و در فضای شاد خود در این نه گفتن مشارکت کنند.

پایه دوم

در این پایه لازم است که با موقعیت‌های مختلف نه گفتن آشنا شوند. در این پایه توقع داریم که کم کم موقعیت‌های نگفتن را بشناسند البته نه دقیقاً، ولی باید با تنوعی از موقعیت‌ها مواجه شوند و بدانند بعضی موقعیت‌ها، موقعیت نه گفتن نیست. برای آموزش، همین که بتوانیم به آن‌ها نشان دهیم که بعضی موقعیت‌ها موقعیت نه گفتن است در حد ۳ یا ۵ مورد و یا بیشتر با آن آشنا شوند و بشناسند تنوعی از موقعیت‌های نه گفتن را و همچنین موقعیت‌هایی را که نباید در آن‌ها نه گفت مثلاً وقتی مادر می‌گوید بفرمایید سر غذا موقعیت نه گفتن نیست.

پایه سوم

در این پایه توقع داریم که بچه‌ها وارد فاز عملیاتی شوند و عمل کوچکی را تجربه کنند و نتیجه آن عمل را ببینند اگر اولین بار است که سوره کافرون را بیان می‌کنیم باید مفاهیم پایه‌های قبل را به آن‌ها منتقل کنیم و در این پایه باید بتوانند وقتی با موقعیت نه گفتن مواجه می‌شوند، بتوانند نه بگویند مثلاً اگر به کار خطرناکی دعوت شدند بتوانند نه بگویند و یا اگر در خودشان طلب یک کار اشتباه بود بتوانند نه بگویند. بچه‌های پایه سوم باید بتوانند به برکت سوره کافرون حداقل در یک مورد نه گفتن را تجربه کنند و نتیجه این نه گفتن را بتوانند خودشان لمس کنند مثلاً به دروغگویی نه بگویند و نتایج این نه گفتن را دریافت کنند.

پایه چهارم

در این پایه بچه‌ها به سطحی رسیده‌اند که درک انتزاعی این چیزها را دارد و می‌توانیم "نه گفتن" را وارد فضای دینی کنیم. پیام اصلی سوره کافرون برای بچه‌های دبستان مهارت نه گفتن است. در بچه‌های کلاس چهارم اگر

فهم قرآن

اولین بار است که دارند این سوره را کار می‌کنند، باید مطالب پایه‌های قبل بیان

شود. در این پایه توقع داریم که بتوانند فهرستی داشته باشند و اگر قرار بوده است که بچه‌ها در پایه سوم به یک مورد نه بگویند، در این پایه باید کم کم فهرستی از موقعیت‌های نه گفتن داشته باشند و بدانند باید در چه موقعیت‌هایی نه گفت و بعد خلاف آن‌ها را نیز بشناسند و از آن‌ها توقع می‌رود که به جز مواردی که در فهرست شان است در موارد دیگر نه نگویند.

در این فهرست بسیاری از موارد، موارد دینی است و یاد بگیرند که در موقعیت‌های درست باید نه بگویند و در موقعیت‌هایی نباید نه بگویند.

پایه پنجم

این سوره، سوره‌ی ابراز برائت و پیدا کردن مهارت نه گفتن است. اگر اولین بار است که این سوره گفته می‌شود، باید مطالب پایه‌های قبل هم بیان شود و به طور خاص در این پایه بچه‌ها باید تمایل داشته باشند به ابرازات دینی و از ابراز بی دینی برائت داشته باشند و آن‌ها به رفتارهایی که نشانه زیر پا گذاشتن دین است نه می‌گویند.

پایه ششم

اگر اولین بار است که این سوره را آموزش می‌بینند، باید مطالب پایه‌های قبل هم گفته شود و به طور مشخص در این پایه توقع داریم که نقش خود و دیگران را در اظهار برائت از بی دینی بشناسند و بدانند که چقدر در ابراز برائت از بی دینی مهم هستند و تمایل داشته باشند این ابراز دین و ابراز احکام‌های دین و توسعه احکام دین گسترش پیدا کند و به برکت سوره کافرون در قالب یک گروه که می‌تواند شاخص باشد و عنوان مشخصی داشته باشد و یا شخصیت ویژه داشته باشد، بتوانند احکام الهی را گسترش دهند و با بی دینی مقابله کنند و به بی دینی نه بگویند و از مظاهر بی دینی ابراز برائت کنند و احکام الهی را بروز دهند و به این نحو نشان می‌دهند که سوره کافرون را فهمیده‌اند و دارند با این سوره زندگی می‌کنند.

فعالیت‌ها

پایه اول

در پایه اول فقط همین توقع می‌رود که دوست داشته باشند ابراز براءت کنند مثلاً در محیط شاد مرگ بر آمریکا می‌گویند یا مثلاً گفتن نه به کرونا، دستهایمان را می‌شوئیم و بی احتیاطی نمی‌کنیم و از بیماری ابراز براءت می‌کنیم و مهم است که آن‌ها این ابراز براءت را دوست داشته باشند. وقتی برای پایه اول سوره را می‌گوییم ترجمه آن را که نمی‌گوییم بلکه پیام سوره را می‌گوییم و پیام سوره این است که در موقعیت‌هایی، که باید نه گفت. برای اینکه یاد بگیرند با سوره زندگی کنند، باید یاد بگیرند نه گفتن را ابراز کنند و مرگ بر دشمن گفتن برای وارد شدن سوره به زندگی مهم است.

پایه دوم

در پایه دوم می‌گوییم بچه‌ها سوره ی کافرون به ما یاد می‌دهد که بعضی جاها باید نه بگوییم و بعضی جاها نباید نه بگوییم. در این پایه باید بتوانند تمایز این موقعیت‌ها را بفهمند. نمونه‌هایی از نه گفتن به آن‌ها نشان می‌دهیم و در مقابل بعضی از موقعیت‌هایی که نباید نه گفت را به آن‌ها نشان می‌دهیم. این موقعیت‌ها را می‌توانیم در قالب داستان، فیلم و یا در فضای بازی به آن‌ها نشان دهیم اگر در کلاس اول فقط می‌دانستند که این موقعیت‌ها وجود دارد، در این پایه باید به آن‌ها نشان دهیم.

برای ورود سوره به زندگی بچه‌های پایه دوم باید ابراز براءت پایه اول را از آن‌ها بخواهیم، ولی در موقعیت‌های مختلف و باید بلد باشد چند مدل ابراز براءت کنند مثلاً بدانند ابراز براءت از آمریکا با ابراز براءت از کرونا فرق دارد. ابراز براءت از آمریکا به شکل راهپیمایی و یا نخریدن کالای آمریکایی است و ابراز براءت از کرونا، دست شستن و مراقبت از حضور در محیط‌های آلوده است.

پایه سوم

در پایه سوم می‌گوییم بچه‌ها سوره کافرون از ما می‌خواهد در موقعیت‌هایی که باید نه بگوییم، محکم بایستیم و نه بگوییم. در کلاس دوم موقعیت‌های نه گفتن را به آن‌ها نشان می‌دهیم مثل امام خمینی که به حکومت شاه

نه گفت تنها آشنا کردن آنها با موقعیت نه گفتن است. در کلاس سوم باید

موقعیت‌هایی را نشان دهیم که در زندگی شان وجود داشته باشد باید به آنها یاد دهیم که ترس ندارد اگر جایی کار بدی را می‌خواهم انجام دهم، به آن نه بگویم و بسیار کار خوب و شجاعانه ای است. باید ترغیب شوند در زندگی در موقعیت مناسب نه بگویند، و بعد باید کاری کنیم که نتایج نه گفتن را ببینند و بدانند حالا که نه گفتند چه شد و اگر نمی‌گفتند چه می‌شد به این صورت سوره عملاً وارد زندگی بچه‌های پایه سوم می‌شود. در این پایه باید تجربه‌ای از نه گفتن داشته باشند و باید این تجربه را برایشان بزرگ کرد و این بشود خاطره زندگی آنها از سوره کافرون.

پایه چهارم

برای بچه‌های کلاس چهارم می‌توانیم بگوئیم، بچه‌ها سوره کافرون به ما یاد می‌دهد که کجاها باید نه بگوئیم و کجاها نباید نه بگوئیم. تا این پایه اصلاً ترجمه نمی‌خوانیم، در این پایه هم اگر اصرار داشتند آنها را به ترجمه مناسب مثل ترجمه آقای مکارم ارجاع می‌دهیم و مانوری روی ترجمه نمی‌دهیم چون بچه‌ها چیزی از ترجمه یاد نمی‌گیرند و برای یادگیری بهتر سوره به آنها کمک می‌کنیم تا فهرستی از موقعیت‌های نه گفتن درست کنند. همان طور که به کلاس سومی‌ها نشان دادیم مواردی را که عملاً می‌توانستند در زندگی به آن نه بگویند. برای این پایه باید کمک کنیم تا اکثر مواردی را که در زندگی وجود دارد، که باید نه بگویند را بشناسند. مواردی که مربوط به سلامتی شان است و یا موارد مربوط به دینداری، روابط اجتماعی مثل ارتباط با دوست، خانواده و یا موارد مربوط به سلامت و آسایش دیگران و به آنها می‌گویم که در این موارد باید نه بگوئید و در موارد دیگر باید شرایط را بررسی کنید. در موارد موجود در فهرست جای بررسی ندارد و باید نه گفت.

به مرور این فهرست را تکمیل می‌کنیم و برای ورود سوره به زندگی آنها توقع داریم برنامه داشته باشند. به آنها می‌گوئیم از روی فهرست مشخص کنید، کجاها و چطور باید نه گفت. همین که در این موقعیت‌ها نه بگویند و در جاهایی که لازم نیست نه بگویند، این سوره وارد زندگی آنها شده است. در بچه‌های کلاس چهارم، بعد از خواندن سوره کافرون این بازخورد از خانواده می‌رسد که پذیرش آنها بیشتر شده است.

در پایه پنجم به بچه‌ها می‌گوییم که سوره کافرون به ما یاد می‌دهد که در مقابل بی‌دینی باید بایستیم و ابراز برائت کنیم. برای آموزش سوره، ترجمه نمی‌کنیم و اگر اصرار داشتند به آن‌ها ترجمه مناسب می‌دهیم تا مطالعه کنند ولی روی آن تمرکز نمی‌کنیم، چون از ترجمه چیزی یاد نمی‌گیرند به جای آن راجع به موقعیت‌های اظهار دینداری و بی‌دینی صحبت می‌کنیم. در این پایه می‌توانیم با آن‌ها گفت‌وگو کنیم مثلاً کجاها دین را می‌توان اظهار کرد، کجاها بی‌دینی اظهار می‌شود، و به آن‌ها یاد می‌دهیم که مودبانه، محترمانه و محکم در موقعیت‌های بی‌دینی اظهار برائت کنند و نه بگویند و برای آن‌ها بسترهای ابراز برائت فراهم می‌کنیم. مثلاً در مراسم ۱۳ آبان موقعیت خوبی است که بدانند دارند سوره کافرون را اجرا می‌کنند. در این پایه باید تمایل به ظواهر دین مثل حجاب و نماز داشته باشد.

پایه ششم

برای پایه ششم به بچه‌ها می‌گوییم، سوره کافرون به ما یاد می‌دهد که ما باید برای برائت از بی‌دینی، احکام الهی و دین الهی را ابراز کنیم. حتی برای این پایه هم ترجمه فایده‌ای ندارد و جنبه آموزشی ندارد برای این پایه هم مثل پنجم موقعیت‌های اظهار بی‌دینی را نشان می‌دهیم. با بچه‌های کلاس ششم باید گفت و گو کنیم که چقدر شما مهم هستید برای اینکه دین خدا اظهار شود و جلوی دینی گرفته شود. به آن‌ها انگیزه می‌دهیم که جمعی درست کنند و مسئولیت جمع با خودشان باشد. جهت‌دهی می‌کنیم و کمکشان می‌کنیم که مسیر درستی را طی کنند و در مدرسه و در موقعیت‌های مختلف جمعیتی باشد که بتواند احکام الهی را گسترش دهد. آن‌ها برای برائت از بی‌دینی این کار را می‌کند. مثلاً برای برائت از بی‌حجابی، تبلیغ حجاب می‌کنند و با حجاب بودن، را بروز می‌دهند و یا در مورد پسرها نماز خواندن. به طور کلی برای اینکه سوره وارد زندگیشان شود، گروه دارند و و کار جمعی آن‌ها جنبه‌ی اظهار برائت از باطل و توسعه و اظهار حق داشته باشد.

سوال: بچه‌ها مطالب را یاد می‌گیرند و با آن‌ها آشنا می‌شوند و می‌توانند کار خوب را از بد تشخیص دهند ولی نمی‌توانند دانسته‌هایشان را عملی کنند گاهی با آنچه در خانواده با آن دلبستگی دارند مغایرت دارد و بچه‌ها

فهم قرآن

نمی‌توانند به آن عمل کنند چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید. مثلاً بچه ای که حجاب را دوست دارد و خانواده‌اش اجازه نمی‌دهند.

بله، این موارد وجود دارد و آدم باید سعی کند با ملاحظاتی کار را جلو ببرد. اگر خودمان بر اساس مسیر حق عمل کنیم، جای نگرانی نیست ولی لازمه رعایت ظرافت‌هایی است. گاهی لازم است در موقعیت‌های خاص بعضی چیزها را نگوئیم مثلاً دست روی چیزهای حساسیت برانگیز نگذاریم، اگر موقعیتش نیست. ولی در مورد بچه‌هایی که خانواده‌های دیندار ندارند، بنده هم تجربه داشتم. در پایه‌های اول دوم و سوم مستقیماً مسائل دینی نیست و در هر خانواده ای این پذیرش وجود دارد که چیزهایی که سلامتی را به خطر می‌اندازد باید نه گفت. اینجاها مشکلی ندارد و این مشکل برای بچه‌های بزرگتر است. برای بچه‌های بزرگتر می‌توان به آن‌ها یاد داد که پدر مادر و خانواده محترم هستند و دلبستگی تو به خانواده ات مهم است و احترام به پدر و مادرت خیلی مهم است، ولی حرف خدا این است و باید با ظرافت کاری کرد که نسبت به پدر و مادر حس بد ایجاد نشود، ولی بدانند که مسیری درست تر از کاری که پدر و مادر می‌کنند، هست. دانش آموزی داشتم که حدود ۱۴ ساله بود و خودش علاقه مند به دین و نماز بود و خانواده‌اش نه تنها نماز نمی‌خواندند، بلکه از نماز خواندن پسرشان نگران بودند و این بچه با من مشورت می‌کرد و هر بار گفت و گوی ما به سمتی می‌رفت که پدر و مادر تو باید بدانند که وقتی آدم مذهبی هستی، آدم بهتری هستی و به او می‌گفتم مادرت را بغل می‌کنی و می‌بوسی؟ گفت نه مثلاً می‌گفت خانواده ماهواره روشن می‌کنند و من در اتاق می‌نشینم و آن‌ها می‌گویند تو از خانواده فاصله گرفته‌ای. گفتم برای اینکه این را نگویند بگو من نمی‌توانم ماهواره و فیلم‌های نامناسب ببینم ولی باید از طرفی این را جبران کنی، مثلاً الان باید با مادرت خیلی مهربانتر باشی و باید از برادر دیگریت با مادر مهربان تر باشی، مثلاً اگر قبلاً به پدرت احترام می‌گذاشتی، الان باید ویژه تر این کار را بکنی، مثلاً دست پدر را ببوسی. خانواده ببیند که این بچه دین‌دارتر که شده، خشک و خشن نشده بلکه بهتر شده است. این مسائل ظرافت‌هایی دارد و در مورد بچه‌های سن پایین نباید بگذاریم که فکر کنند، پدر و مادرشان اشتباه می‌کنند. بچه‌های سال‌های بالاتر بدانند که پدر و مادرشان خیلی خوبند و دلبستگی به آن‌ها ارزشمند است و خدا این دلبستگی را دوست دارد، ولی پدر و مادر اشتباه می‌کنند و

به برکت سوره این را متوجه شوند. در صدر اسلام خیلی از خانواده‌ها به خاطر بچه‌ها

مسلمان می‌شدند، می‌دیدند بچه ایشان از وقتی مسلمان شده است، خیلی بهتر شده است. همانطور که در سوره کافرون یاد می‌گیرند نه بگویند، در جاهایی هم باید پذیرش داشته باشند. برای اینکه این را عملی کنند، باید موقعیتش پیش بیاید، توقع ما برای عملی کردن بچه‌ها نباید زیاد باشد، از بچه‌های پایه اول و دوم توقع عمل نداریم. در پایه سوم در حد یک کار عمل می‌شود، مثلاً پسر من کلاس اول ابتدایی است، ما داشتیم هندوانه می‌خوریم و برای او خوب نبود، به او گفتیم برایت خوب نیست او برای اینکه این را نبیند پشتش را به هندوانه کرد و این یک نه گفتن است. بچه کلاس سوم هم به همین صورت، یک کاری که می‌تواند را نه بگوید. از بچه کلاس چهارم توقع داریم از یک کار خارج شود، موقعیت‌های ساده پایه چهارم مناسب ده ساله‌ها هستند. دخترها به سن تکلیف رسیده‌اند، حجاب دارند و نماز می‌خوانند و توقع دارید در موقعیت‌هایی مثل صبح، نماز بخواند و زمانی که حوصله ندارد و وقت نماز است به بی‌حوصلگی نه بگوید و نماز بخواند.

کلاس پنجم بیشتر در حوزه دین می‌رود. اگر به اندازه از بچه‌ها توقع داشته باشیم، می‌توانند عمل کنند. نکته دیگر اینکه ممکن است بچه‌های ما سطح رشدشان آنقدر نباشد مثلاً کلاس پنجم باشند ولی در حد کلاس دوم باشند، اما اگر بچه‌های کلاس پنجم را تا کلاس سوم هم ارتقا دهیم، خیلی خوب است و اشکالی ندارد، که در حقیقت به آن سطح نرسد ولی ارتقا پیدا کنند. اگر بچه‌های ششم و پنجم در حد خودشان باشند و این کارها را بکنند خوب است ولی اگر نبودند یک پله هم خوب است.

سوال: چرا پایه ششم باید در قالب گروه باشد، مشخص است گروه چیست؟

در پایه ششم بچه‌ها باید همفکری و همکاری را یاد بگیرند، به خاطر اینکه بچه‌ها کم‌کم دارند وارد فضای دبیرستان می‌شوند و در متوسطه اول باید کم‌کم یاد بگیرند که از قالب فردیت خارج شوند. در دوره سوم رشد باید وارد فضای اجتماعی‌تری شوند و از فردیت خود خارج شوند. پایه ششم به عنوان آخرین پایه دبستان، پایه گسترش خیر است. بچه‌های پایه ششم این توانایی را دارند که در قالب گروه کار انجام دهند. در پایه‌های قبل این توان به آن معنا نبوده، می‌توانستیم گروه درست کنیم و به ۴ نفر بگوییم کاری را انجام دهند. ولی اینکه خودشان گروه

فهم قرآن

تشکیل دهند و مدیریت کنند نه. ممکن است ما این را ندیده باشیم، به این دلیل

است که بچه‌های پایه ششم به سطحی که باید می‌رسیدند، نرسیده‌اند. گروه یعنی اینکه بچه‌ها می‌خواهند کاری انجام دهند، جریان راه بیندازند. قدیم‌ها بچه‌ها در محله خودشان جمع می‌شدند و هیئت درست می‌کردند. چادر مشکی‌های مادر را استفاده می‌کردند و پول جمع می‌کردند و خرما و چای می‌خریدند و سینه زنی کوچک داشتند و با هم کار انجام می‌دادند. این با هم انجام دادن و بازی‌های گروهی برای شان جذاب است. این تمایل به کارهای جمعی را باید جهت‌دهی کنیم به سمت فعالیت‌های سازنده گروهی. یعنی این باهم بودن به جای اینکه به سمت به هم ریختن کلاس یا تخریب جایی باشد، جهت دار شود به دنبال هدف خوب باشند و با این جمع به دنبال هدف خود برود. ظرفیت باید در بچه‌های ششم باشد و اگر نیست به رشدشان نرسیده‌اند اگر روی رشد پایه‌های قبل کار کنیم انشالله به این درجه می‌رسند.